

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

پایان مسئله ششم

بحثمان به عنوان مسئله ششم از مسائل فقه سیاسی، مشارکت مردم در نظام سیاسی اسلام بود. برای تحقیق در حوزه مشارکت سیاسی باید بسیاری از ادله را مشاهده نمود. در بحث از مشارکت یا وقتی فقیه بخواهد مردم را مشارکت دهد باید به نکاتی توجه کرد. عبارت معروفی است که امام علی علیه السلام فرمودند: «وَأَيُّهَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ ، فَلَئِنْ صَغُوكَ لَهُمْ وَ مِيلَكَ مَعَهُمْ » امام علی علیه السلام فرمودند: ستون دین و جماعت مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، توده مردم اند ؛ پس ، باید توجه و عنایت تو به آنان باشد.

امام نقش مردم را در حد عمود دین، جماع مسلمین، عده و توان در مقابل دشمن میدانند. در حوادث اخیر کمتر کسی به این نکته توجه داد مثلا با برخی از ریزش ها در انتخابات چقدر دشمنان کشور امیدوار شدند. لذا امام می فرمایند عامه امت، غده ای در مقابل دشمنان هستند. اگر کسی عامه مردم را داشته باشد، عده و عده دارد و اگر عامه مردم را از دست بدهد، عده و عده نخواهد داشت.

امام شروع به توضیح عامه می کند و می فرمایند عامه کثیرالمعونه و قلیل الموعونه هستند. یعنی کمکشان زیاد اما خرج و توقعشان کم است. در بزنگاه ها آماده اند اما به یک حقوق و اشتغال ساده راضی اند. روایت و نامه فوق الذکر هم مشارکت مردم را بیان می کند و هم می گوید که باید تکیه گاه بر عموم امت باشد و نه بر خواص. خواص تنها به دنبال امتیاز است و بر عکس عوام قلیل المعونه و کثیر الموعونه است. و اگر جنگی رخ بدهد، از خواص خبری نخواهد بود.

امام علی در سخن دیگری می فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ، عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ: فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْأَجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ای مردم مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است: اما حقی که شما بر من دارید نصیحت کردن به شماست (ترغیب به اخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایست) و رساندن غنیمت و حقوق به شما است به تمامی (از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن به شما است (از کتاب و سنت آنچه را که نمی دانید) تا نادان ننمایید، و تربیت نمودن شماست (به آداب شرعیه) تا بیاموزید (و بر طبق آن رفتار نمائید). و اما حقی که من بر شما دارم باقی ماندن به بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پیروی به آنچه به شما امر کنم».

امام می فرماید حق شما بر من این است که واقعا خیر خواه و نصیحت شما باشم و پیمانانه شما را به طور کامل بدهم اما حق من بر شما این است که بعد از بیعت وفا کنید و چه در حضور چه در غیبت خیر خواه باشید نه اینکه پشت سر ناسزا بگویید و پیش رو تملق کنید. وقتی امام می فرماید در جلو و پشت سر نصیحت کنید یک فرآیند مشارکت است.

امام وظیفه اصلی، استراتژیک و محوری حکومت را چهار چیز میدانند: «جَبَايَةَ خَرَاஜِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا» با این موارد قهرا باید فرآیند مشارکت سیاسی را تعریف نمود.

مسئله هفتم: الحاکم ولی الممتنع

جایگاه رای مردم از مباحث مطروحه در گذشته بود. مسئله بعدی مشارکت سیاسی مردم بود. از یک سو مردم و از سوی دیگر حاکمیت بود. یعنی گستره شناسی اختیارات حاکم و گسترده اختیارات مردم مورد بحث قرار گرفت. بحث امروز هم به گستره اختیارات حاکم مربوط می شود. علت اینکه در نسبت به موضوع در متن درس تنها نوشته شد «مناسب با مسئله گذشته» و توضیحی داده نشد بدین خاطر است که شما به این مناسبت خواهید رسید. در مسائل گذشته از حدود اختیارات مردم و حدود اختیارات حاکمیت صحبت شد، این دو به همراه هم است. هر کدام تقویت شود طرف دیگر ضعیف می شود و بالعکس. بحث پیش رو سابقه بیش از هزار سال دارد و مسئله جدیدی هم نیست و آن بحث الحاکم ولی الممتنع است.

مفاد فی الجملة قاعده الحاکم ولی الممتنع

وقتی سخن از قواعد فقهی به میان می آید در آغاز باید مفادی اجمالی از قاعده ارائه داد چون پرسش‌ها و ابهامات بعدا معلوم می گردد. الحاکم ولی الممتنع نه با نگاه فقه سیاسی بلکه با نگاه فقه فردی در کتابها بحث شده است.^۱

هر گاه کسی از انجام وظایف شرعی خود به رغم توانایی خودداری نماید و یا به گونه ای موجب تضییع حقوق دیگران گردد حاکم اسلامی یا منصوب از ناحیه او در صورتی که اجبار نتیجه بخش نباشد می تواند اعمال قدرت کرده و آنچه وظیفه وی بوده است از باب ولایت وی انجام دهد. به طور مثال کسی پیمانکار است و قرارداد کلانی در پیمانکاری منعقد کرده و مقرر نموده پروژه خود را در تاریخی مشخص به دیگری تحویل دهد اما کار نمی کند و آن را تحویل نمی دهد. با این پیمانکار چه باید کرد؟ یا فردی که نفقه همسر خود را نمی پردازد یا کسی جنس فروخته شده را تحویل نمی دهد یا کسی که جنس خریداری شده را نمی برد.

در متن فوق آمد «هرگاه کسی از انجام وظیفه شرعی امتناع کند» قبل از ورد به بحث این سوال مطرح می شود آیا می توان کلمه «قانونی» را در کنار قید «شرعی» آورد؟ متعاقبا این سوال مطرح می گردد که کدام چیز است که قانونی است اما شرعی نیست؟ به طور مثال کسی ازدواج کرده اما از ثبت ازدواج^۲ خود دداری می کند، آیا پدر زوجه می تواند شکایت کند و حاکم داماد را اجبار کند؟ چون ثبت ازدواج شرعی نیست بلکه قانون است. پس اگر شرعی نباشد و تنها قانونی باشد آیا می توان او را به وسیله حاکم الزام به ثبت ازدواج کرد. البته در این مورد اگر تعهد ضمن عقد لازم کرده باشد شرعی خواهد بود. مثال ما برای جایی است که امری قانونی باشد اما شرعی نباشد. بنابراین در متن درسی ارائه شده، قید قانونی در کنار شرعی آورده شده است.

در متن فوق آمد «به رغم توانایی» این قید را محققان بیان نموده اند. سوال این است آیا وجود این قید ضروری است؟ ممکن است گفته شود توانایی لازم نیست به طور مثال شوهر به زندان افتاده و بخاطر زندانی بودن یا بخاطر آماده نبودن مدارک نمی تواند ازدواج خود را ثبت کند، آیا می توان گفت حاکم باید او را اجبار کند؟ در جایی که فردی توانایی ندارد به او ممتنع نمی گویند بلکه ممتنع کسی که توانایی دارد اما امتناع می کند. اما اگر گفته شود «الحاکم ولی الممتنع و من بحکمه» افرادی که توانایی هم ندارند را در بر می گیرد مثل شوهری که مفقودالاثراست حاکم زوجه را طلاق دهد در اینجا

^۱ یکی از فضیلتی حوزه پایان نامه ای در این زمینه داشت. برخی از مسائل از آن پایان نامه در این درس استفاده می شود.

^۲ ثبت ازدواج در کشورمان تنها قانونی است و شرعی نیست.

الحاکم ولی گمشده است. لذا جریان قاعده در فرض ناتوانی یا جهل به وضعیت شخص قابل تصور است. به همین دلیل باید گفت «الحاکم، ولی ممتنع و من بحکمه»

همچنین در متن فوق الذکر اینگونه آمده: «خودداری کند یا به گونه ای موجب تضییع حقوق دیگران گردد.» این عبارت به این دلیل آورده شد تا گفته شود در قاعده «الحاکم ولی الممتنع» لازم نیست حتما موجب تضییع حق شود به طور مثال فردی نزد شما چک یا سفته ای به امانت دارد و هربار به وی گفته می شود چک یا سفته خود را ببرد اما او توجهی نمی کند. البته این چک یا سفته مزاحم شما نیست بلکه در گاوصندوق است. در اینجا ممکن اتمس گفته شود حاکم باید فرد را برای گرفتن چک یا سفته اجبار کند. به همین دلیل در متن نوشته شد «ویا به گونه ای» اگر مزاحم حق بودن ضرورت داشت دیگر «ویا» در متن گفته نمی شد بلکه باید گفته میشد «به گونه ای که موجب تضییع حق شود».

مثال دیگر اینکه فردی جنسی را خریده اما آن را از فروشنده تحویل نمی گیرد، البته گفته نشود کنار مغازه مزاحم است، مثال برای جایی است که به صورت کلی خریده و مزاحم مغازه فروشنده هم نیست. یا بالعکس مشتری به فروشنده اصرار می کند که ثمن خود را ببرد. بنابراین در جریان قاعده، تضییع حق شرط نیست با عدم تضییع حق بازهم قاعده جاری است.

متن فوق الذکر اشعار می دارد: «حاکم اسلامی یا منصوب از ناحیه او» بسیاری از اوقات حاکم اسلامی ولی ممتنع است، حال اگر حاکم، نماینده داشته باشد، نماینده او به پشتوانه حاکم، ولی ممتنع است. سابقا گفته شد به نظر ما عالمان عادل عاقل ولو مسلمان هم نباشد ولایت دارند. به طور مثال کسی حاکم بر کشوری غیراسلامی است و خودش غیرمسلمان است اما هم عالم به کار خود است یعنی تخصص دارد و هم عاقل است یعنی صرفا درس نخوانده و بصیر است و همچنین عادل هم است یعنی آدم سالمی است در اینجا معتقدیم این افراد ولایت دارند. ثمره بحث این است که حکومت این افراد، حکومت جور نیست. بنابراین ولایت، اختصاص به حاکم مسلمان ندارد.

آقایان، مسلمان بودن را شرط می دانند و هیچ حظی از ولایت را برای غیرمسلمان قائل نیستند. یعنی اگر در یک کشور غیر اسلامی و در یک انتخابات بسیار سالم، انتخابات برقرار شد و اکثریت مردم هم شرکت کردند ولو بالای پنجاه درصد

که مشروع شود باشد و این اکثریت به یک نفر که عالم، عادل، و عاقل رای دهند که قرآن را هم محترم خوانده باشد باز این شخص را دارای ولایت نمی دانند.

پرسش‌های پیرامون قاعده

منظور از الحاکم در قاعده «الحاکم ولی الممتنع» چه کسی است؟ منظور زعیم یا رهبر یا کسی که در راس هرم قدرت قرار دارد است یا قاضی مدنظر است؟ در روایت «جعلته حاکما» حاکم به چه معناست؟

حاکم هم به معنای والی و زعیم و هم به معنای قاضی به کار می رود. الزاما ممکن است به معنای والی زعیم نباشد و حتی فرد قاضی است اما هیچ بسطی یدی هم ندارد و نهایتا زعیم خانه خود است. در فقه سنتی ما وقتی از سخن از قاضی گفته می شود، او باید مجتهد باشد و هر قاضی عادل حاکم است. حاکم شرع به معنای کسی که در راس هرم قدرت است نمی باشد بلکه حاکم شرع به معنای مجتهد عادل است یعنی یک شهر می تواند بیست نفر حاکم داشته باشد و به تعداد مجتهدان عادل حاکم شرع وجود دارد.

فقه‌های سنتی حاکم شرع را به فقیه مبسوط الید و فقیه غیرمبسوط الید تقسیم می کنند. منظور از غیرمبسوط الید فقیهی است قدرت اجرایی ندارد اما معتقدند همین غیرمبسوط الید از حق حکومت برخوردار است یعنی می تواند حکم حکومتی کند. آیا در اینجا حاکم در «الحاکم ولی الممتنع» مراد والی است؟ یا منظور قاضی است یا هر دو؟ جواب اجمالی مطابق فقه سنتی باید گفت هر دو والی و قاضی حاکم هستند. چون می‌گویند والی باید مجتهد عادل باشد. غیرمجتهد عادل، والی هم باشد غصب است و حکومت او جور است. بنابراین اگر والی باشد، مجتهد عادل است و قاضی هم باشد مجتهد عادل باید باشد. پس در «حاکم ولی الممتنع» هر دو مراد است.

به طور مثال زنی بخاطر اذیت و آزار و اعتیاد شوهر خود به رهبر(فقیه در راس هرم) شکایت برد و درخواست طلاق داشته باشد در اینجا حاکم حق طلاق حکومتی و قضایی دارد. حال اگر برود پیش قاضی شهر، نه والی، باز این قاضی مصداق «الحاکم ولی الممتنع» است. در اینجا اول از خود فرد می‌خواهد اقدام کند(برخی معتقدند اول باید خود فرد اقدام کند چون این امر اختلافی است) سپس اگر اقدام نکرد قاضی آن را انجام می دهد. در احتکار اینگونه است که اول حاکم به محتکر می گوید کالای خود را بفروشد و حتی قیمت گذاری نمی کند، اگر او حاضر به فروش نباشد و یا قیمتی را تعیین

می کند که اجحاف به مسلمین است، حاکم دستور می دهد کالای او را به قیمت عادلانه در بازار بفروشند و پول آن را به صاحب کالا پس دهند. پس در امتداد مفهوم شناسی این قاعده، مقصود از حاکم می تواند قاضی یا کذا باشد.

تطبیقات قاعده

این قاعده تطبیقات فراوانی دارد:

۱. امتناع از اخذ ثمن: فروشنده ثمن را نمی برد و خریدار مثن را تحویل نمی گیرد به خصوص اگر کالا جاگیر و مزاحم و عین مشخص باشد. به طور مثال خودرویی خریده اما از بردن آن امتناع می کند. حتی اگر بگوید اجاره آن را می پردازم باز طرف مقابل می تواند قبول نکند. بنابراین از تسلیم ثمن یا مثن امتناع کند. نباید گفته شود که معامله را فسخ کند. امروزه پیمانکارها بدون پیش بینی تورم صددرصدی تعهداتی می دهند که نمی توانند آن را عملیاتی کنند آیا می توان گفت در اینجا حاکم ولی ممتنع است یا حاکم در اینجا ولی عاجز است؟
۲. امتناع از وفا به شروط ضمن عقد: اگر شرط ضمن عقدی نباشد گفته می شود لزوم وفا ندارد. به طور مثال فردی قصد ازدواج با فردی را دارد و قول های متعددی داده که نه عمل می کند و نه می تواند عمل کند در اینجا ضمن عقد نیست.
۳. امتناع از فروش مال احتکار شده.
۴. امتناع مدیون از ادای دین.
۵. امتناع شریط از تقسیم کردن مال.
۶. امتناع راهن از فروش عین مرهونه و قرار دادن ثمن آن در جایی که عین مرهونه در معرض فساد باشد. مرتهن به راهن بخاطر فساد عین مرهونه می گوید آن را بفروشد و پولش را به او به عنوان رهن دهد اما راهن چنین کاری نمی کند و می گوید عین مرهونه نزد تو باشد ولو خراب شدنی یا غذا باشد.
۷. امتناع در باب کفالت از تصمیم مکفول
۸. امتناع از پرداخت نفقه واجب: گاهی نفقه متعلق به همسر است که اگر پرداخت نکند ولو چهل سال بگذرد به عنوان دین بر ذمه او است اما نفقه پدر و مادر دین نمی شود. آیا در اینجا هم می توان طرف مقابل را مجبور

ساخت؟ به طور مثال گاهی در مسئله حضانت، دادگاه حکم می کند صغیر نزد مادر خود باشد و پدر هر ماه نفقه را بپردازد. آیا اگر نفقه را پرداخت نکرد حاکم شرع می تواند او را مجبور کند؟ یا چون دین نیست و تنها امری واجب است؟

۹. یکبار نفقه همسر است. اما به کسی خرج بچه هاشو نمیده و خرج بچه و پدر و مادرش دین نمی شود. آیا همیشه اینجا هم مجبورش کرد؟ مثلا در حضانت وقتی دادگاه موظف میکند بچه پیش مادر باشد اما پدر ماهی فلان قدر باید به مادر بدهد. اگر نداد حاکم می تواند مجبورش کند؟ یا چون دین نیست و تنها واجب است بر خلاف نفقه زوجه که دین است و اگر چهل سال هم ندهد، باید همه اش را بدهد. قدر مسلم آن نفقه واجب همسر است.

۱۰. امتناع از طلاق قضایی

۱۱. امتناع وصی از انجام کار اوصیا از اجتماع

۱۲. امتناع متولی وقف از انجام وظیفه و ترک فعل: تصرفات ولی باید به مصلحت متولی علیه باشد. برخی اوقات ترک فعل رخ می دهد. به طور مثال ملکی در حال سقوط قیمتی است لذا ولی باید این ملک را به فروش برساند و جای بهتری ملک را بخرد یا صغیر را باید برای زندگی به شهر بیاورند تا درس بخواند و دانشگاه برود اما وی چنین کاری نمی کند.

الحمد لله رب العالمین